استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

تهیه و ترتیب: فریده نوری دوشنبه ۱۰ نوامبر ۲۰۲۵

مرجانم، دخترم، ای هدیهٔ فصل خزان

در دل تاریک این شب های سرد

ای امید نا امیدی های من

برق چشمان تو همچو آفتاب

می درخشد بر رخ فردای من

salamwatanam@gmail.com

دلم خون شد از این افسرده پائیز　　از این افسرده پائیز غم انگیز

غروب سخت محنت بار دارد　　همه درد است و با دل کار دارد

شرنگ افزای رنج زندگانی ست　　غم او چون غم من جاودانی ست

افق در موج اشک و خون نشسته

شرابش ریخته، جامش شکسته

گل و گلزار را چین بر جبین است　　نگاه گل، نگاه واپسین است

پرستوهای وحشی بال در بال　　امید مبهمی را کرده دنبال

نه در خورشید نور زندگانی　　نه در مهتاب شور شادمانی

درختان در پناه هم خزیده

ز روی بامها گردن کشیده

خورد گل سیلی از بادِ غضبناک　　به هر سیلی گلی افتاده بر خاک

چمن را لرزه ها در تار و پود است　　رخ مریم ز سیلی ها کبود است

گلستان خرمی از یاد برده　　به هر جا برگ گل را باد برده

نشان مرگ در گرد و غبار است

حدیث غم نوای آبشار است

چو بینم کودکان بینوا را　　که می بندند راه اغنیا را

مگر یابند با صد ناله نانی　　در این سرمای جان فرسا مکانی

سری بالا کنم از سینهٔ کوه　　دلم کوه غم و دریای اندوه

salamwatanam@gmail.com

آهم می شکافد آسمان را   مگر جوید نشان بی نشان را

به دامانش درآویزد به زاری   بنالد زینهمه بی برگ و باری

حدیث تلخ اینان باز گوید

کلید این معما باز جوید

چه گویم بغض می گیرد گلویم   اگر با او نگویم با که بگویم

فرود آید نگاه از نیمهٔ راه   که دست وصل کوتاه است کوتاه

نهیب تند بادی وحشت انگیز   رسد همراه بارانی بلاخیز

بسختی می خروشم های باران   چه می خواهی ز ما بی برگ و باران

برهنه بی پناهان را نظر کن

در این وادی قدم آهسته تر کن

شد این ویرانه ویرانتر چه حاصل   پریشان شد پریشان تر چه حاصل

تو که جان می دهی بر دانه در خاک   غبار از چهره گل می کنی پاک

غم دل های ما را شستشو کن   برای ما سعادت آرزو کن

(فریدون مشیری)

salamwatanam@gmail.com